

# جهت‌گیری بلشویکی‌ها



ارنست مندل

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

## فهرست

یک بررسی انتقادی

ممنوعیت احزاب شورائی

خود-رهانی

مواضع روزا لوگزامبورگ

اتحاد کارگران دهقانان و کمونیزم جنگی

مسأله ی مذاکرات صلح

ارعاب سرخ

چکا

مترجم: م. آگاه/هوشنگ سپهر

منبع: کتاب (در دفاع از مارکسیزم ویژه ی انقلاب اکتبر) زمستان ۱۳۶۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

## یک بررسی انتقادی

در مجموع انقلاب اکتبر از یک سو محصول تضادهای عینی اجتماعی ای بود که پویایی آن به حالت انفجاری غیرقابل سرکوب رسیده بود، که این خود از تغییر توازن نیروها در سطح طبقات و اقشار جامعه نشأت می گرفت، و از سوی دیگر محصول بلافصل و بی چون و چرای فعالیت ها و دخالت های حزب بلشویک بود که مترصد بود این تضادهای اجتماعی را به سود مزدبگیران و پرولتاریای جهانی حل کند.

در پرتو تحولات اخیر در شوروی سابق، امروزه، این پرسش مطرح است که آیا برخی از سیاست های اتخاذ شده از سوی حزب بلشویک در فردای کسب قدرت دولتی، فرآیند انحطاط بوروکراتیزه شدن نخستین دولت کارگری را تسهیل نکردند؟

به طور مسلم فرآیند بوروکراتیزه شدن دولت شوراهای که در طی سال های دهه ی ۳۰- ۱۹۲۰ رخ داد، نه از سوی حزب بلشویک آغاز شد و نه اصولاً جهت گیری های حزب عامل آن بودند. پدیده ی بوروکراتیزه شدن هم خود در تضادهای عینی جامعه ی شوروی و اوضاع جهانی حاکم در آن دوران ریشه داشت. اما، در عین حال باید پذیرفت که در مقاطع مشخصی از زمان و در موارد خاصی پاره ای از تصمیمات و عملکردهای حزب بلشویک و بدنه های مختلف رهبری آن بر فرآیند بوروکراتیزه شدن دولت شوراهای بی تأثیر نبودند. از این رو باید اشتباهاتی را که حزب بلشویک مرتکب شد روشن ساخت.

## ممنوعیت احزاب شورائی

دولت شوراها با ممنوع کردن احزاب، آن هم در زمانی که مسلم شده بود که رژیم انقلابی فاتح اصلی و بی چون و چرای جنگ داخلی ۲۰-۱۹۱۸ بود، مرتکب بزرگ ترین اشتباه خود شد. با این که تروتسکی، مهم ترین عضو حکومت شوراها و حزب بلشویک بعد از لنین، در آن سال ها به ندرت تصمیمات رهبری را مورد انتقاد قرار می داد، اما در این مورد دو رشته ارزیابی صریح ارائه می دهد.

وی در سال های ۱۹۳۶ می نویسد:

«ممنوعیت احزاب مخالف، ممنوعیت جناح ها را به دنبال داشت و ممنوعیت جناح ها منجر به این شد که هرگونه تفکری برخلاف اندیشه رهبران منع شود. یکتاپرستی حزبی که ساخته و پرداخته ی پلیس بود به مصونیت بوروکراتیکی انجامید که انواع بی بند و باری ها و مفساد از آن سرچشمه گرفته است»<sup>۱</sup>.

دو سال بعد، تروتسکی در برنامه ی انتقالی، که آن را برای کنفرانس افتتاحیه ی بین الملل چهارم تدوین کرده بود، به صراحت به طرفداری از نظام چند حزبی می پردازد:

«دموکراتیزه کردن شوراها بدون قانونی کردن احزاب شورائی غیرممکن است. خود کارگران و دهقانان با رأی آزادانه ی خود تصریح خواهند کرد چه احزابی را به عنوان شورائی تشخیص می دهند»<sup>۲</sup>.

---

<sup>۱</sup>- تروتسکی، انقلابی که به آن خیانت شد، انتشارات فانوس، ص ۱۲۵.  
<sup>۲</sup>- تروتسکی، برنامه ی انتقالی برای انقلاب سوسیالیستی، انتشارات فانوس، ص ۶۳.

کوچک ترین تردیدی نیست که در سال ۱۹۲۰ کارگران روسی حزب منشویک را یک حزب شورائی می دانستند، چرا که تعداد نمایندگان این حزب در شوراهای مسکو و خارکف رقم قابل ملاحظه ای بود. همین مطلب در مورد آنارشیبست ها هم صدق می کرد.

ممنوعیت احزاب شورائی ممنوعیت جناح ها در درون خود حزب دولتی را به دنبال داشت. در واقع امر اقدام اخیر خود ادامه ی منطقی اقدام نخست بود، چرا که یک جناح به واقع یک حزب سیاسی بالقوه جدید در حال تولد است. از نظر رهبران حزب بلشویک این اقدامات جملگی اقدامات موقتی ای بودند که در رویارویی با شرایط دشوار خاص آن مقطع زمان اتخاذ شده بودند و قرار بود به مجرد بهبود یافتن شرایط عینی این ممنوعیت ها برطرف شوند. امروزه باید به این پرسش پاسخ داد که پیامدهای مشخص این اقدامات که در شرایط خاصی اتخاذ شده بودند چه بودند؟

در عین حال پرسش کلی دیگری هم مطرح است و این که پیامدهای بعدی آن نظریه هائی که در آن دوران مطرح شدند تا توسط آن ها به توجیه این ممنوعیت ها بپردازند، چه بودند؟ به نظر من در درازمدت توجیهات نظری بعدی به مراتب بیش از خود آن اقدامات عملی به سوسیالیزم صدمه زدند و هم چنان صدمه می زنند.

## خطر جانشین گرایی

ممنوعیت احزاب شورائی در نظریه ی جانشین گرایی ریشه دارد. این نظریه برداشت خاصی است نه فقط از نحوه ی بنای سوسیالیزم بلکه از سوسیالیزم و کمونیزم در کل. تروتسکی همواره این بینش را محکوم می کرد (به استثنای

سال های تاریک ۲۱- ۱۹۲۰)، و لنین هم بخش عمده ای از زندگی اش را صرف مبارزه با آن کرد.

طرفداران این نظریه معتقدند که رشد آگاهی اکثریت قابل ملاحظه ای از پرولتاریا به آن میزانی نیست که به او اجازه دهد که بتواند سکان اداره ی یک کشور را به دست گیرد و بر آن حکومت کند (برحسب اتفاق سوسیال دموکرات ها هم در این مورد با آن ها هم نظرند، منتهی با این تفاوت که سوسیال دموکرات ها از این هم فراتر می روند و پرولتاریا را حتی لایق رهبری اتحادیه های کارگری هم نمی دانند!). کمی بعد نظریه ی بدیع دیگری در شوروی سر در آورد که هوادارانش به بی طبقه شدن و انحطاط طبقه ی کارگر باور داشتند (آن هم به واسطه ی به اصطلاح سود افزونه ی امپریالیستی!).

آن ها با شروع از نکته ی فوق به سهولت به این نظریه رسیدند که نه طبقه ی کارگر، بلکه حزب باید بر جامعه حکومت کند، چرا که طبقه ی کارگر صلاحیت این مهم را ندارد. بدین ترتیب در ابتداء حزب، بعدها رهبری آن و سرانجام رهبرش، آن هم صرفاً به دلیل مصون از خطا بودنشان، ابزار اصلی تحولات در جامعه و رسیدن به سوسیالیزم می شوند. استالین در جمله ی معروف که می گوید: «در هر موردی کادرها باید تصمیم بگیرند»، حق کلام را به بهترین وجهی ادا کرد.

حتی اگر پیامدهای بینش جانشین گرایی به فجایع و جنایات استالینی هم نیانجامند، اما بی چون و چرا به آشکال دولتمدارانه، پدرسالارانه و یا قدرتمدارانه منتهی خواهند شد. شاید مذبحخانه تلاش شود که با روش های قانونی جلوی این زیاده روی ها گرفته شوند، مثلاً با گنجاندن تبصره هائی از این قبیل این که:

«حزب (بخوان رهبر حزب) به جای طبقه حکومت می کند، اما حزب بر طبقه ی کارگر متکی است، آن را بسیج می کند، نسبت به واکنش های آن حساس است و در پرتو آن ها اشتباهات خود را تصحیح می کند».

به هر حال هیچ یک از این جملات زیبا در اصل این مسأله که این طبقه ی کارگر نیست که به گونه ای دموکراتیک تصمیمات را اتخاذ می کند، و یا این که این طبقه ی کارگر نیست که حکومت می کند بلکه اقلیت اندکی به نام او این وظایف را انجام می دهند، کم ترین تغییری به وجود نمی آورند.

در چنین شرایط و در بهترین حالت شوراها از یکی از مؤلفه های حیاتی اش تهی می شوند. البته، در شرایطی که در مبارزه با دشمن طبقاتی به آن ها نیاز باشد از آن ها به عنوان عناصر مؤثر و مطمئن در نبرد طبقاتی استفاده می شود. اما آن ها دیگر ابزار اعمال قدرت مستقیم پرولتاریا و سایر توده های زحمتکش نیستند.

در یک نظام تک حزبی عملکرد دموکراتیک شوراها چه معنایی می تواند داشته باشد؟ بدون وجود احزاب واقعی بدیل های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی متفاوت وجود نخواهد داشت، واقعاً شوراها حق انتخاب چه چیزی را خواهند داشت؟

زمانی که تحدید دموکراسی شورائی صبغه ی اختناقی به خود گیرد، اختناق دیگر تنها به سرکوب بورژوازی بزرگ، متوسط و کوچک بسنده نمی کند، بلکه طبقه ی کارگر را هم آماج حملات خود قرار می دهد. به جرأت می توان مدعی شد که شدت میزان اختناق و سرکوب با میزان کمیت پرولتاریا و نیز قدرت هژمونیک اجتماعی اش رابطه ی مستقیم دارد.

## خود- رهائی

مقوله های خود- رهائی و خود- سازماندهی پرولتاریا، که در نظریه ی سوسیالیزم مارکس (منجمله در نظریه ی سازماندهی انقلابی اش) جایگاه حیاتی دارند، در تقابل کامل با بینش و جهت گیری سیاسی نظریه ی جانشین گرانی قرار دارند. رهائی کارگران تنها توسط خود آن ها تحقق پذیر است و نه توسط اتحادیه های کارگری، احزاب سیاسی، حکومت ها، و یا دولت ها. این درست است که در فرآشد تاریخی تشکلات فوق ابزارهای ضروری به شمار می آیند، اما فعالیت های آن ها هیچگاه جای فعالیت مزدبگیران و سایر اقشار تحت ستم و استثمار را نمی تواند بگیرد. هیچگاه نباید به نقش حیاتی خود- آزدسازی و خود- فعالیتی طبقه ی کارگر و سایر زحمتکشان جامعه با دیده ی اغماض نگریست.

کسانی که ریشه ی بلای بوروکراسی را در ایدنولوژی جانشین گرانی می بینند، به واقع از نقش حیاتی ای که منافع مادی و اجتماعی در روند تاریخ ایفاء می کنند شناخت درستی ندارند. به واقع این بوروکراسی است که ایدنولوژی جانشین گرانی را به وجود آورد و نه برعکس. اما همین که جانشین گرانی، این مخلوق بوروکراسی، پا به عرصه ی حیات گذارد، به نوبه ی خود روند عینی بوروکراتیزه شدن را تشدید می کند.

## مواضع روزا لوگزامبورگ

نخستین واکنش روزا لوگزامبورگ در برابر خطری که به اعتقادش انقلاب اکتبر را با آن مواجه می دید در جملات زیر که رهبران بلشویک را مخاطب قرار می دهد، خلاصه شده است:



«با سایه افکندن اختناق بر حیات سیاسی جامعه، حیات سیاسی شوراهای هم مختنق تر خواهد شد. بدون انتخابات عمومی آزاد، بدون آزادی بی قید و شرط مطبوعات و اجتماعات، بدون جدال آزادانه آراء و عقاید زندگی در کلیه ی نهادهای اجتماعی رو به پژمردگی نهاده و به کالبد بی روح و جانی بدل خواهد شد که بوروکراسی تنها عنصر فعال آن خواهد بود».<sup>۳</sup>

باز گفت فوق شرایط و اوضاع اجتماعی روسیه ی سال ۱۹۱۸ را به درستی توصیف نمی کند. در آن ایام هنوز مباحثات حاد و متصادم بر سر مسائل گوناگون سیاسی در جریان بود، و سازمان های سیاسی بسیاری به طور قانونی و نیمه قانونی فعالیت می کردند. روزا که جزوه ی معروف خود را درون زندان به نگارش درآورده بود، اما به اطلاعات دقیقی در باره ی شوروی در دسترس نداشت.

با این همه، وی آینده نگری انتقادی تحسین آمیزی از روند تکاملی گرایشات در درازمدت ارائه می دهد، خصوصاً اگر وقایع تاریخی سال های ۲۱- ۱۹۲۰ را مد نظر قرار دهیم. بیان این که «بوروکراسی تنها عنصر فعال آن خواهد بود»، آن هم در سال ۱۹۱۸، به بهترین وجهی بر قابلیت تیزبینی استثنائی وی در تحلیل انتقادی از مسائل سیاسی دلالت دارد.

ما با این نظر روزا هم عقیده ایم که می گوید:

«اشتباه اساسی لنین و تروتسکی این است که آن ها هم دقیقاً مثل کائوتسکی دموکراسی را در تقابل با دیکتاتوری قرار می دهند. البته، کائوتسکی به جانبداری از دموکراسی در برابر

۳- Rosa Luxemburg, *Rosa Luxemburg Speaks*, Pathfinder Press, New York ۱۹۷۰, P. ۳۹۱.

دیکتاتوری می پردازد، آن هم دموکراسی از نوع بورژوائی آن... در حالی که لنین و تروتسکی به طرفداری از دیکتاتوری [از نوع پرولتری] می پردازند... [طبقه ی کارگر] برای جلو رفتن باید دموکراسی سوسیالیستی را جایگزین دموکراسی بورژوائی کند، نه آن که اصولاً هرگونه دموکراسی را ریشه کن کند.

دموکراسی سوسیالیستی نه آن چنان چیزی است که فقط در سرزمین موعود، آن هم پس از آن که شالوده اش در دموکراسی سوسیالیستی پی افکنده شده باشد، متولد می شود، و نه هدیه ای است نروزی شایسته آن کسانی که در این فاصله وفاداری خود را به تنی چند از دیکتاتور سوسیالیست نشان داده باشند. آغاز دموکراسی سوسیالیستی همزمان است با آغاز نابودی طبقاتی و بنای سوسیالیزم، یعنی، از همان لحظه ی تسخیر قدرت حکومتی توسط احزاب سوسیالیستی در یک کلام، دموکراسی سوسیالیستی به واقع همان دیکتاتوری پرولتری است.

آری دیکتاتوری! این دیکتاتوری اما نه به معنای محو کامل دموکراسی است، بلکه عبارت است از تعمیم دموکراسی به همه ی جوانب زندگی اجتماعی، گسترش آن به حیطه ی اقتصادی، یعنی حمله به مناسبات اقتصادی کاملاً جا افتاده ی بورژوائی، چرا که بدون این مهم تحولات سوسیالیستی سرانجام نخواهد گرفت. اما اعمال این دیکتاتوری کار طبقه ی کارگر است نه کار پیشتاز طبقه که اقلیت کوچکی از آن را تشکیل می دهد و به نام طبقه دست به عمل می زند. این بدان معنی است

که تمام مراحل مختلف این فرآیند باید محصول شرکت فعال توده ها باشد، باید زیر نفوذ مستقیم و تحت کنترل کامل آن ها باشد، و باید ماحصل آموزش سیاسی فزاینده ی آن ها باشد»<sup>۴</sup>.

اما، آن جا که روزا در همین مقاله مواضع حزب بلشویک و حکومت شوراهای را در رابطه با مسأله ی ملی و مسأله ی ارضی مورد انتقاد قرار می دهد، فراست و تیزی بی سیاسی به مراتب کمتری از خود نشان می دهد. در هر دو مورد فوق نظریات وی بسیار جزم گرایانه اند، چرا که با در نظر گرفتن شرایط دوران انتقالی آن سال ها وی نه ضرورت های سیاسی و نه ملزومات اقتصادی را نه از زاویه ی کوتاه مدت و نه درازمدت به هیچ وجه در مد نظر نمی گیرد. روزا شعارهای «حق تعیین سرنوشت ملیت ها» و «زمین از آن کسی است که بر روی آن کار می کند»، این دو شعار مرکزی بلشویک ها را مورد انتقاد قرار می دهد و آن ها را خرده بورژوائی و فرصت طلبانه ارزیابی می کند.

اگر بلشویک ها با خواست حق تعیین سرنوشت ملیت هانی که به زور سرنیزه تزاریزم در امپراطوری روسیه ادغام شده بودند مخالفت می کردند، و یا اگر در مقابل آمال اکثریت عظیم دهقانان روسی که شدیداً خواستار تقسیم اراضی بودند می ایستادند، بی چون و چرا قدرت را در همان سال های نخست از دست می دادند. وقایعی که بعد از سال ۱۹۲۸ در شوروی اتفاق افتاد، و رویدادهای سال های اخیر صحت بحث فوق را در عمل به گونه ای اسفناک نشان دادند.

<sup>۴</sup> - همان مأخذ قبلی: ص ۹۴ - ۳۹۳. کائوتسکی سرشناس ترین نظریه پرداز و رهبر سوسیال دموکراسی آلمان و بین الملل دوم بود. وی بعدها مواضع انقلابی را رها کرد و اصلاح طلب شد.

در واقع اگر حزب بلشویک و رهبری اش در این زمینه مرتکب اشتباهاتی هم شده باشند - که به وضوح سهم نئین و تروتسکی بسیار ناچیز خواهد بود - این اشتباهات بیش تر از زاویه ی چپ روی فرقه گرایانه بود تا افراط در فرصت طلبی. در این رابطه شاید تیغ حمله را باید به سوی خود روزا برگرداند و او را به هم نظری با کائوتسکی متهم کرد، چرا که در رابطه با مسأله ی ارضی کائوتسکی هم چون روزا، نئین و تروتسکی را به فرصت طلبی در برابر دهقانان متهم می کرد.

## اتحاد کارگران دهقانان و کمونیزم جنگی

قضاوت درباره ی اجتناب پذیر بودن سیاست مصادره ی غلات توسط حکومت شوراهای تحت محاصره - سیاست موسوم به کمونیزم جنگی - دستکم در فاصله ی سال های ۲۰ - ۱۹۱۸ امر چندان ساده ای نیست. اما این نکته مسلم است که اتخاذ سیاست مزبور اتحاد کارگران و دهقانان را که شالوده ی اصلی حکومت شوراهای بود، شدید دستخوش خطر فروپاشی قرار داد.<sup>۵</sup> در این نکته هم جای کم ترین شک و تردیدی نیست که سیاست فوق به کاهش فزآینده ی نیروهای تولیدی انجامید، خصوصاً تولید مواد غذایی که خطر سقوط کل اقتصاد کشور را به همراه داشت.

در آن ایام میزان تولیدات کشاورزی افت فاحشی داشتند؛ ارقام کاهش تولید غلات ۳۰٪، تعداد اسبان ۲۵٪، احشام ۲۰٪، خوک ها ۲۸٪، و در

---

<sup>۵</sup> - مجموعه سیاست های اقتصادی - اجتماعی در طی جنگ داخلی ۲۰ - ۱۹۱۸، کمونیزم جنگی نامیده می شود. ویژگی های عمده ی آن عبارت بود از دولتی کردن ابزار تولید و سرمایه ها، و یک سلسله اقدامات استثنائی و اضطراری نظیر مصادره ی اجباری مواد غذایی از کشاورزان.

بخش صنعتی ۶۰٪ بودند. در مقایسه با سال‌های ۱۸-۱۹۱۷، ارزش مبادله‌ی غلات با تولیدات صنعتی به یک هشتم تنزل پیدا کرده بود. از این رو دهقانان به هیچ وجه حاضر نبودند که تولیدات خود را با پول که دیگر فاقد ارزش بود، مبادله کنند. تحت چنین شرایطی بود که حکومت شوراهای مجبور به اتخاذ سیاست مصادره‌ی غلات شد.

اما، پیامد این سیاست صرفاً کاهش در تولید به سطح حداقل معیشت خلاصه نشد، بلکه کاهش در میزان مطلق تولید را هم به همراه آورد، هر چه تولید غلات بیش تر کاهش می یافت، به همان میزان هم غله‌ی کم تری برای مصادره باقی می ماند.

به دنبال کاهش مطلق در میزان تولید غله، گرایش کلی به سوداگری و بازار سیاه هم شکل گرفت، که طبیعتاً فشار این پدیده بر تهیدست ترین اقشار جامعه بیش از دیگران بود. تروتسکی، رهبر ارتش سرخ در طی جنگ داخلی، خود را در رأس ارتشی می دید که عمدتاً از میلیون‌ها روستایی تشکیل شده بود. به دلیل موقعیتش دائماً در حال سفر بود، و طبیعتاً بهتر از نئین و دیگر رهبران حزب بلشویک با مسائل و مشکلات مبرم دهقانان آشنایی داشت. از همین رو بود که وی یک سال زودتر از نئین پیشنهاد کنار گذاشتن سیاست کمونیزم جنگی و اتخاذ یک سیاست ملایم‌تر و قابل انعطاف‌تر را داد. سیاستی که بعدها به «مشی نوین اقتصادی» مشهور شد. پیشنهاد تروتسکی، اما، با مقاومت نئین و اکثریت رهبری حزب مواجه شد.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> - تروتسکی پس از آن که پیشنهاد مشی نوین اقتصادی اش پذیرفته نشد، برای دوره‌ی کوتاهی به دفاع از نظامی شدن نیروی کار پرداخت. کنگره‌ی نهم حزب بلشویک به اتفاق آراء این پیشنهاد را تصویب کرد. سرانجام در سال ۱۹۲۰ بود که مشی نوین اقتصادی پیاده شد. سیاست اخیر بُرش کاملی بود با نظام اقتصاد فرمان دوران کمونیزم جنگی. در این دوران نوعی اقتصاد بازار محدود و کنترل شده، آن هم عمدتاً در روستاها و در تولیدات کشاورزی مجاز شد،

روی مدودف مورخ سرشناس شوروی ارزیابی ای از این مسأله ارائه داده است که مورد تأیید ما نیز هست. وی معتقد است که ادامه ی سیاست مصادره ی غلات در فردای خاتمه ی جنگ داخلی مسبب بحران های اجتماعی سال ۱۹۲۱ بود، از آن جمله بود شورش کرونیشتات. ادامه ی آن سیاست خطائی فاحش بود که به بهای سنگینی هم تمام شد.<sup>۷</sup>

---

گسترش صنایع کوچک خصوصی تشویق شد و مسأله ی سرمایه گذاری خارجی مورد مطالعه قرار گرفت.

Roy Medvedov, La Revolution d'octobre, Paris ۱۹۷۸, P. ۲۱۰ -<sup>۷</sup>

کرونیشتات بندری بود در سواحل دریای بالتیک. مذاکرات دولت با شورشیان کرونیشتات در مارس ۱۹۲۱ به نتیجه نرسید و شورش توسط ارتش سرخ سرکوب شد. در این نوشته قصد ندارم که به تحلیل همه جانبه ی عواملی که موجب شورش کرونیشتات شدند بپردازم. به اعتقاد من از آن جایی که جنگ داخلی هنوز خاتمه نیافته بود مسأله بر سر داوری در مورد یک تاکتیک مشخص است تا قضاوت درباره ی اصول. بحث در این مورد تا حدودی دشوار است. چرا که اکثر کسانی که سیاست بلشویک ها در مورد کرونیشتات را مورد انتقاد قرار داده اند. استدلالانشان را عمدتاً بر پایه ی ارزیابی سیاسی خاصی مثلاً از ماهیت خواسته ها، از ماهیت نیروهای درگیر و امثالهم قرار داده اند. اما به عقیده ی من، و با در نظر گرفتن شرایط جنگ داخلی، ماهیت نیروهای اجتماعی درگیر است (و موضوع منطق آن ها) که ملاک قضاوت قرار می گیرند.

به هر حال، با توجه به اطلاعاتی که در این مورد در اختیار داریم نمی توان به یک نتیجه ی دقیق و قاطع رسید.

به استناد برخی ها، عمدتاً آنارشیست ها، در سال ۱۹۲۱ هم نظیر سال ۱۹۱۷ ترکیب اصلی ملوانان کرونیشتات کارگران بودند. و شورش آنان به واقع در راستا و ادامه ی اعتراضات کارگران پتروگراد و سایر شهرها بود که مطالبات اصلی اشان احیاء شوراها و دموکراسی پرولتری بود.

اما به اعتقاد دیگران، عمدتاً تروتسکی، ملوانان سال های ۱۸-۱۹۱۷ کاملاً از صحنه خارج شده بودند. آنان یا در جبهه های جنگ کشته شده بودند و یا جذب ارتش سرخ و دستگاه دولت شده بودند. ملوانان سال ۱۹۲۱ دیگر کارگر نبودند، بلکه فرزندان کشاورزان متوسط الحال و مرفه بودند. شورش آنان ضدیتشان با کمونیزم جنگی و سیاست مصادره ی غله را به نمایش می گذاشت. این نظر معتقد بود که با شورشیان می بایست مذاکره می شد، اما، نمی بایست در برابر آن ها تسلیم شد. آن ها معتقد بودند که کوتاه آمدن و تسلیم خواست شورشیان شدن دینامیزم ضدانقلاب اجتماعی ای که بر پتروگراد و سایر شهرها سایه افکنده بود را تقویت می کرد، همان طور خطرات و تهدیدات داخلی و بین المللی را، چرا که با آب شدن یخ های زمستانی بندر کرونیشتات به روی نیروی دریایی ارتش سفید گشوده می شد.

از سوی دیگر، سیاست کمونیسم جنگی نه فقط موجب کاهش عددی شمار پرولتاریای روسیه شد، بلکه از نظر جسمانی و روحی هم آن را تضعیف کرد. میزان مصرف کالری توسط کارگران صنعتی در سال ۱۹۲۱ به ۳۰٪ میزان سال های ۱۴-۱۹۱۳ و ۵۰٪ سال های ۱۹۱۷-۱۹۱۶ کاهش یافته بود. این کاهش شدید در مصرف کارگران افتری به مراتب چشمگیرتر در بارآوری نیروی کار به همراه آورد.

بعضی ها با تأکید بر گذار مستقیم به سوی اشکال تولید و توزیع کمونیستی، به ستایش از سیاست کمونیسم جنگی پرداخته اند. لئو کریسمان<sup>۸</sup>، که کتاب هایش مأخذ آمارهای ارائه شده در این نوشته اند، از جمله ی این ستاینندگان کمونیسم جنگی است. نامبرده از این دوران با «سال های قهرمانی های انقلاب کبیر روسیه» یاد می کند<sup>۹</sup>. بسیاری از رهبران حزب بلشویک هم در زمره ی این افراد بودند.

اینان از محدودیت ها و قیود ناشی از سیاست های تضییقاتی و سهمیه بندی که خود از کمبود و فقر ناشی می شدند، نظریه ی عام و جهان شمول ساختند و بدین ترتیب از ضرورت های مقطعی قوانین تاریخی استنتاج کردند. آنان ستایش کنندگان بازگشت به اقتصاد طبیعی بودند، به بیان دقیق تر بازگشت به اقتصادی که از سه بخش تشکیل می شد. اقتصاد معیشتی، اقتصاد پایاپای، و اقتصاد پولی.

کل سنت مارکسیستی و عقل سلیم پرولتاریا همواره علیه کمونیسم فقر استدلال کرده، و این الگو را با تمام جذابیت های مساوات گرانه ای که برای

W. H. Chamberlin, The Russian Revolution, vol ۲, P. ۱۰۸-<sup>۸</sup>

L. Kritsman, Die heroische Periode der grossen russischen -<sup>۹</sup>  
Revolution. Wien- Berlin, ۱۹۲۹.

بعضی ها دارد رد کرده است<sup>۱۰</sup>. الگوی فوق نتوانست کوچک ترین پویایی و تحرک لازم برای خروج جامعه از فقر فزاینده ای که با آن دست به گریبان بود بیآفریند، بلکه، برعکس در اذهان زحمتکشان آن چنان اغتشاش و سردرگمی فکری ایجاد کرد که بعدها استالین در سال های ۳۴- ۱۹۲۸ مزورانه دوباره به آن ها متوسل شد.

## مسئله ی مذاکرات صلح

جنگ داخلی و تهاجمات نظامی قدرت های امپریالیستی، خصوصاً امپریالیزم آلمان، علیه روسیه ی شوراهای تا حدودی می تواند منشاء و انحرافات کمونیزم جنگی را توضیح دهد.

در برخورد با مسئله ی تهاجم نظامی امپریالیست ها اکثریت کادرها و رهبری حزب بلشویک مرتکب اشتباه بزرگی شدند. این اشتباه همانا تأخیر در انعقاد پیمان صلح جداگانه با نیروهای محور در جریان مذاکرات صلح برست لیتوفسک بود. باید خاطر نشان کرد که البته لنین یک استثناء بود و این نکته مبین آن است که وی در آن ایام به اوج پختگی سیاسی خود رسیده بود.

میان شرایط صلح پیشنهادی از سوی امپریالیزم آلمان در نخستین دور مذاکرات در دسامبر ۱۹۱۷ و شرایطی که بعدها بلشویک ها با دشواری بسیار به آلمانی ها قبولاندند، تفاوت فاحشی وجود داشت. [در پی قطع مذاکرات دور اول. امپریالیزم آلمان عملیات جنگی را از سر می گیرد و به پیشروی های سریعی در روسیه ی شوراهای دست می یابد. واضح است که در دور دوم

---

<sup>۱۰</sup> - مارکس و انگلس بارها علیه کمونیزم فقر هشدار دادند، کمونیزمی که به اعتقاد آن ها فقط می تواند فقر را سازمان دهد و موجب بازگشت مجدد همان «کثافات کهن» می شوند.



مذاکرات این تغییر اوضاع به ضرر روسیه بود و آلمان ها دست بالا را داشتند.]

از دید بخش قابل ملاحظه ای از کارگران و خرده بورژوازی شهری شرایط دور اول مذاکرات هنوز قابل قبول بود، در حالی که از شرایط دور بعدی صرفاً تحقیر ملی و خیانت به آرمان و منافع پرولتاریای روسیه و جهان استنباط می شد. افزون آن که سرزمین پهناور و غنی اوکراین هم به آلمان واگذار شده بود که این مترادف بود با سرکوب جنبش دهقانی اوکراین توسط قیصر آلمان. پذیرش شرایط اخیر از یکسو به گسستگی ائتلاف ما بین بلشویک ها و سوسیال رولوسیونرهای چپ انجامید، و از سوی دیگر عامل مهمی در برانگیختن آتش جنگ داخلی شد.

اکثریت کادرها و کمیته ی مرکزی حزب بلشویک با امضای فوری پیمان صلح در دور اول مذاکرات برست لیتوفسک مخالفت کردند، به این امید که با کنش دادن وضع موجود - در واقع موضع نه جنگ و نه صلح تروتسکی- شرایط در جبهه ها به نفع ایشان تغییر خواهد کرد. البته، این موضع با احساسات اکثریت جمعیت شهری روسیه منطبق بود، اما به هیچ وجه با آمال توده های روستائی همخوانی نداشت، امیال سربازان فرسوده ی ارتش در حال فروپاشی که جای خود داشتند!

مهم تر آن که این موضع هیچ چشم انداز و بدیل مشخص دیگری ارائه نمی داد. نوید سرنگونی فوری امپراطوری های هابسبورگ و هوهنزولرن! چه کسی تحقق آن را می توانست تضمین کند؟ سازماندهی فوری یک جنگ انقلابی، آن هم با ارتشی که دیگر وجود خارجی نداشت!<sup>۱۱</sup>

<sup>۱۱</sup> - هورهنزولرن و هابسبورگ به ترتیب اسامی خاندان های سلطنتی آلمان و اطریش- مجار بودند.

تنها دستاورد عدم انعقاد فوری پیمان صلح عبارت بود از اشغال سرزمین‌های بیش‌تر توسط آلمان و جدا شدن سرزمین پهن‌اور و غنی اوکراین از جمهوری شوراه‌ها. لنین پیش‌تر از این سیر روز به روز وقایع را پیش‌بینی کرده بود. بار دیگر شاهد آنیم که انقلاب مجبور شد بهای بسیار گزافی برای اشتباهاتش بپردازد.

## ارعاب سرخ

مسأله‌ی رعب و وحشت، صرف‌نظر از زیاده‌روی‌های غیرقابل اغماضش، آن‌طور هم که بعضی‌ها وانمود می‌کنند مسأله‌ی کاملاً روشنی نیست. برای روشن‌تر شدن مطلب کافی است به تجربه‌ی جنگ داخلی اسپانیا رجوع کنیم. در طی آن رویدادها نه فقط استالینیست‌ها، بلکه آنارشویست‌ها، سوسیال‌دموکرات (راست، میانه و چپ، بدون استثناء) و هم‌چنین بسیاری از گروه‌های کارگری مستقل و غیرمتشکل به اقدامات موسوم به ارعاب سرخ، آن‌هم در ابعادی گسترده روی آوردند. اینان تا حدودی راه و چاره‌ی دیگری در پیش‌پای نداشتند.

آن‌زمان که انسان با دشمنی بیرحم، شکنجه‌گر و آدمکش مواجه است که از هیچ جنایتی ابا ندارد، که فرزندان و همسران فعالین سیاسی را به گروگان می‌گیرد، که اسیران جنگی و مخالفان سیاسی‌اش را بدون محاکمه و به‌طور دسته‌جمعی اعدام می‌کند، آری در چنین شرایطی عقل سلیم به انسان حکم می‌کند که دستکم به‌منظور کاهش میزان تلفات آتی خود، به عملیات متقابل و بازدارنده متوسل شود، شاید این جنایت‌پیشگان به امید آن که بهای کم‌تری در ازای جنایات خود بپردازند دست از فجایع خود بردارند.

باید خاطرنشان شویم که بعد از پیروزی انقلاب اکتبر نئین همواره از مسئولی شدن جو وحشت و ارباب بر جامعه به شدت واهمه داشت. در همین رابطه او می گوید:

"ما را سرزنش می کنند که چرا افراد را بازداشت می کنیم آری این یک واقعیت است همین امروز رئیس بانک دولتی را بازداشت کردیم. ما را سرزنش می کنند که سیاست رعب وحشت را به کار گرفته ایم. خیر، چنین نیست. آیا مشی ما اعمال همان رعب و وحشتی است که در طی انقلاب کبیر فرانسه انسان های بی سلاح را به زیر تیغ گیوتین فرستاد. خیر ما کمترین شباهتی با آن ها نداریم و امیدواریم که هیچگاه کارمان به آن مرحله نکشد. به این نکته خوشبینم، چرا که نیرومند هستیم. اگر کسی را دستگیر کنیم چنان چه متعهد شود که در آتیه به عملیات خرابکارانه متوسل نخواهد شد بی درنگ آزاد خواهد شد. بسیاری تعهد دادند و آزاد شدند."<sup>۱۲</sup>

علی رغم گذشت های اولیه ی بلشویک ها، ضدانقلاب بیشرمانه مرتکب فجیع ترین جنایات شد. کراسنف، کالدین و سایر تیمساران و افسران رژیم تزاری که در جریان قیام اکتبر دستگیر شده بودند با سپردن تعهد آزاد شدند. اما، همین آقایان پس از آزادی بی درنگ تعهد خود را زیر پا گذاشتند، اسلحه به دست گرفتند و خون هزاران کارگر را به زمین ریختند.

<sup>۱۲</sup> - سخنرانی لنین در جلسه ی مشترک نمایندگان شوراهای کارگران پتروگراد و نمایندگان جبهه های جنگ در ۴ نوامبر ۱۹۱۷. مجموعه آثار لنین به زبان انگلیسی، جلد ۶، ص ۲۹۷.

انسان یکبار مرتکب اشتباه می شود، دو بار مرتکب اشتباه می شود، اما، مسلماً بعداً درس می گیرد و اشتباه خود را جبران می کند. آیا جای تعجب است اگر توده ها برای دفاع از خود به مقابله بمثل دست زدند.

ا. آر. ویلیامز در گزارشش گوشه هایی از عملیات جنایتکارانه، این قربانیان به اصطلاح وحشت سرخ را برملاء می سازد. وی می نویسد:

"سفیدها [ضدانقلابیون] مهمات و تجهیزات جنگی را در داخل کامیون های صلیب سرخ مخفی می کردند تا آن ها را به جبهه ی ارتش سفید برسانند."<sup>۱۳</sup>

در گزارش ویلیامز سند دیگری است که از گذشت های بسیار سخاوتمندانه انقلابیون نسبت به ضدانقلاب در هنگام تسخیر کاخ زمستانی حکایت می کند. وی می نویسد که دانشجویان و افسران دانشکده ی افسری خود را تسلیم می کنند. کاخ زمستانی به دست مردم می افتد. جمعیت پس از آن که از وجود شکنجگاه های متعدد در طبقه ی تحتانی ساختمان مطلع می شوند به خشم می آیند. آنتوف افسنک که رهبری مردم در عملیات حمله به کاخ زمستانی را به دست داشت در کتابش می نویسد:

"رو به مردم ایستادم و بانگ برآوردم «اولین کسی از ما که انگشت روی این افسران زندانی دراز کند به دست خودم کشته خواهد شد... آیا متوجه عاقبت دیوانگی خود هستید؟ شما با کشتن یک گارد سفید زندانی در واقع انقلاب را می کشید، نه ضدانقلاب را. من به خاطر این انقلاب بیست سال از زندگانیم را در تبعید و زندان گذرانده ام... از نظر من انقلاب چیزی به

---

A. R. Williams, *Durch die russische Revolution*, Berlin, ۱۹۹۲, pp. ۲۳۳-۲۳۴<sup>۱۳</sup>

مراتب زیباتر و با ارزش تر است. آن آزادی است، آری آزادی برای همه. شما جان و مال خود را در راه انقلاب می دهید، اما چیز مهم تر دیگری را هم باید فدا کنید... احساساتان را هم باید هدیه ی انقلاب کنید. تعهدتان در قبال انقلاب را باید و رای رضای شور و هیجانات لحظه ای قرار دهید. شما شجاعت آن را داشتید که انقلاب را به سرمنزل پیروزی برسانید. اینک زمان آن رسیده که به نام غرورتان علو طبع تان را هم به اثبات برسانید. آری شما انقلاب را دوست دارید. تنها خواهش من از شما این است که آن چیزی را که دوست دارید نکشید»<sup>۱۴</sup>

به دنبال خشونت های وحشیانه و جنایات ضدانقلاب جو جامعه هم تغییر می کند. آیا این تغییر باید موجب شگفتی شود؟

لیکن، حدود و ثغور ارباب ناشی از تغییر شرایط را باید تدقیق کرد. آمار رسمی رقم کل قربانیان وحشت سرخ را تا مارس ۱۹۲۰ حدود ۸۶۲۰ نفر گزارش می دهد. موریزه این رقم را کمی بیش از ده هزار نفر برآورد می کند. بعد از شکست ارتش های سفید به رهبری دنکین و کلچاک، حکومت شوراهای مجازات اعدام را لغو می کند. اما، ماه ها بعد از آغاز تهاجم نظامی لهستان به اوکراین در ماه مه ۱۹۲۰ بود که مجازات اعدام مجدداً برقرار می شود.

جو اجتماعی حاکم بر روسیه ی شوراهای شوراهای در این ایام بسیار متفاوت با آن چیزهائی است که مورخان از آن یاد کرده اند. گواه این ادعا نوشته موریزه است که خود شخصاً در محاکمه ی یکی از افسران عالی رتبه ی ارتش سفید

<sup>۱۴</sup> - مأخذ قبلی، ص ۱۲۶.

حضور داشته است. وی در رابطه با محاکمه‌ی فوق که در ۱۴ ژوئیه ۱۹۲۱ در مسکو جریان داشت می‌نویسد:

"به خاطر ندارم که در هیچیک از محاکماتی که تا کنون در آن‌ها حضور داشته‌ام قضات و حضار این چنین نسبت به متهم اظهار همدردی کرده و روی خوش نشان داده باشند. در مسند قضاوت سه قاضی بسیار جوان نشسته بودند. دادستان هم، همسن و سال آن‌ها بود. حدود چهارصد سرباز جایگاه تماشاچیان را پُر کرده بودند. در جایگاه متهمین افسری با لباس مندرس نشسته بود که حدود سی و پنج سال از عمرش می‌گذشت و گروهبانی به ظاهر مسلح از او مراقبت می‌کرد، آن هم به صرف انجام وظیفه و رعایت مقررات دادگاه. بین متهم و سایرین هیچ حصاری وجود نداشت. چهار سرباز مسلح فضای خالی بین جایگاه متهم و وکیل مدافع اش را پُر کرده بودند تا از این طریق بهتر بتوانند جریان محاکمه را دنبال کنند..."

"تو گوئی که آدم در یک جلسه‌ی مناظره‌ی داغ شرکت داشت تا یک دادگاه انقلاب، مناظره‌ی شورانگیز و حاد بین افرادی با عقاید متفاوت برای دستیابی به حل یک موضوع وجدانی و اخلاقی، و نه جریان محاکمه‌ی یک ضدانقلاب جنایتکار"<sup>۱۰</sup>.

گالکین با آن که مسلحانه علیه حکومت شوراهای اقدام کرده بوده، اما، به مجازاتی بسیار خفیف محکوم می‌شود و پس از گذشت اندک زمانی بخشوده می‌شود. خود وی بعدها نقل می‌کند که در دادگاه مدعی شده بود که

---

A.Morizet, Chez Lenine et Trotsky, Renaissance du Livre, Paris -<sup>۱۰</sup>  
۱۹۲۲, P. ۱۲۹.

به واسطه‌ی تجربه‌اش با ضدانقلابیون، تنفرش از دیکتاتورهای سفید به مراتب بیش‌تر از انقلاب بوده است. دادگاه هم سخنان او را باور می‌کند.

## چکا

مسئله‌ی چکا کاملاً با مسأله‌ی ای که در بالا بدان اشاره شد متفاوت است. مسائلی که در بالا به آن اشاره شد عمدتاً یک سلسله اقدامات اربابی مشخصی بودند در طی دوران جنگ داخلی، در حالی که موضوع چکا عبارت است از تأسیس یک سازمان و دستگاه دولتی که نه تنها گرایش به دائمی شدن و نهادی شدن در جامعه داشت، بلکه مصون از هرگونه کنترل و نظارتی بود.

یک شکنجه‌گر فاشیست را پس از محاکمه در ملاء عام حتی می‌توان اعدام کرد، و لیکن یک مأمور پلیس سیاسی مخفی را هیچگاه نمی‌توان زیر کنترل درآورد.

بایگانی و اسناد چکا که به شکرانه‌ی گلاسنوست گورباچف اخیراً انتشار یافتند، نشان می‌دهند که این دندان از همان ابتداء کرم خورده بود. البته این امر به هیچ وجه در صداقت بی‌چون و چرا و نیات خیر دزرژنیسکی، پایه‌گذار و نخستین مسئول چکا، کوچک‌ترین خدشه‌ای وارد نمی‌آورد. در اثبات ادعایمان کافی است به این واقعیت تلخ اشاره کنیم که اعضاء و مأموران چکا درصدی از آن چه را که در مبارزه علیه سوداگران، محتکران و خرابکاران اقتصادی به نفع دولت ضبط می‌کردند را به عنوان پاداش به خود اختصاص می‌دادند.<sup>۱۶</sup>

<sup>۱۶</sup> - Chamberlin op cit.pp. ۳۰۵-۳۰۶.

از سوی دیگر، چکا از هرگونه بازرسی ای معاف بود و در برابر هیچ نهادی هم پاسخگو نبود. این دینامیزم خطرناک به زودی اثرات مخرب خود را به منصفه‌ی ظهور گذاشت، به طوری که در همین رابطه لطیفه‌ای رایج شد که از تلخی این واقعیت حکایت می‌کرد. نئین برای مارتف رهبر منشویک‌های چپ که دوست دیرینه‌اش بود، ارزش و اعتبار خاصی قائل بود. مضمون لطیفه‌ی مزبور این بود که روزی نئین مارتف را به کرم‌لین فرا می‌خواند و یک گذرنامه‌ی جعلی به او می‌دهد و می‌گوید:

«فوری کشور را ترک کن، وگرنه چکا تا چند روز دیگر تو

را هم دستگیر خواهد کرد، و در صورت وقوع آن از دست من

هم در برابر چکا کاری ساخته نخواهد بود».

ج. لگت، مورخ مرتجع با وجود این که دید شدیداً خصومت آمیزی نسبت به حکومت بلشویک‌ها دارد، معهذاً اذعان می‌دارد که درجه‌ی استقلال و خودکامگی چکا دقیقاً تابع شرایط و اوضاع و احوال بود:

«در برخوردها و اصطکاکات اجتناب‌ناپذیر ما بین

خشونت‌های غیرقانونی چکا و نظام قانونی شوراهای، که

کمیساریای خلق در امور دادگستری نماینده‌ی آن بود، هرگاه

رژیم در معرض خطر قرار می‌گرفت چکا دست بالا را داشت،

اما به مجرد آن که خطر مرتفع می‌شد، کفه به نفع کمیساریا

سنگینی می‌کرد»<sup>۱۷</sup>.

نئین شخصاً به شدت خواهان بنای دولتی بود که شالوده‌اش بر قانون استوار باشد. وی در راه تحقق این مهم نظر بسیار مساعدی داشت. برای

---

<sup>۱۷</sup> - ۱۷۱، p. ۱۹۸۱، G. Leggett, The Cheka: Lenins political police, Oxford, ۱۹۸۱.



نمونه در جریان مناقشه ای که در سال ۱۹۲۱ به دنبال خاتمه ی جنگ داخلی در رابطه با مسأله ی اصلاح پلیس سیاسی ما بین کامنف و دزرژینسکی رخ داد، لنین به حمایت از کامنف پرداخت. کامنف معتقد بود که حیطة ی فعالیت های چکا صرفاً باید به امور جاسوسی، سوءقصد های سیاسی و حراست از خطوط راه آهن و انبار های دولتی محدود شود، و مابقی فعالیت های دفاعی و سیاسی باید در حیطة ی وظایف کمیساریای امور دادگستری قرار گیرد.

در عین حال باید به این نکته هم توجه داشت که چکا به هیچ وجه مخلوق حزب بلشویک یا لنین نبود. سوسیال رولوسیونر های چپ بیش از هر کس دیگری در پایه گذاری و اداره ی آن نقش داشتند. اما نمی توان منکر این واقعیت شد که از همان ابتداء تأسیس چکا گرایش به سوی هر چه بیش تر مستقل شدن و خارج از چارچوب هر نوع کنترولی قرار گرفتن در آن وجود داشت. در این رابطه ویکتور سرژ اصطلاح انحطاط حرفه ای را به کار می برد. بدین ترتیب ما معتقدیم که تأسیس چکا بی شک یک اشتباه بود.

ارنست مندل

مترجم: م. آگاه/هوشنگ سپهر

منبع: کتاب (در دفاع از مارکسیزم ویژه ی انقلاب اکتبر) زمستان ۱۳۶۸

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: [yasharazarri@gmail.com](mailto:yasharazarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴